معنا و فلسفهٔ ختم نبوّت

دکتر محمّدهادی ملّازاده*

چکیده: یکی از مسائلی که امروزه در جامعه ما مطرح است، مسئلهٔ ختم نبوّت به‌وسیلهٔ پیامبر اسلام ﷺ است. یکی از نظریّات مطرح شده در موضوع فلسفهٔ ختم نبوّت، این است که بشر دیگر نیازی به راهنمایان الهی ندارد.

در این مقاله دو نقد بر این نظریّه وارد شده و سپس معنای اصطلاحی نبوّت و امامت بررسی شده و از دو جهت، مورد توجّه قرار داده شده‌اند:

اوّل اینکه «حقیقت و ماهیّت نبوّت و امامت چیست و چه تفاوتهایی با هم دارند؟»

دوم اینکه «چه تفاوتهایی در آثار نبوّت و امامت وجود دارد؟»

سپس با در نظر گرفتن هریک از این دو نظر، فلسفه و معنای ختم نبوّت بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: ختم نبوّت / رسالت / امامت / وحی / الهام / عقل.

*. استاد دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران. **Email : m.h.mollazadeh@gmail.com**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

طرح مسئله

یکی از اعتقادات ضروری مسلمانان که تمام فرق اسلامی در آن متّفق‌القول‌اند، ختم نبوّت است و اینکه پس از پیامبر اسلام ﷺ پیامبری نخواهد آمد. با وجود این، معنا و فلسفهٔ ختم نبوّت مورد اختلاف است و در این زمینه، نظریّات مختلفی عرضه شده است که ما در این مقاله، تنها به یکی از آنها اشاره می‌کنیم.

ادّعا شده است که در ابتدای خلقت بشر، حیات با نیروی غریزه پیش می‌رفت و وحی هم از سنخ غریزه بود که بشر را هدایت می‌کرد؛ تا اینکه عقل از غریزه متولّد شد. با پدید آمدن عقل، حیات، دامن غریزه را برچید و به عقلانیّت اجازهٔ بسط و گسترش داد.

رسول اکرم ﷺ که پیامبر خاتم بود، در مرز این دو جهان قرار داشت و وحی او هم گرچه از سنخ غریزه بود، امّا محتوایی عقلانی داشت و انسانها را به عقلانیّت دعوت می‌کرد. حجّیّت یافتن عقل به‌معنی خاتمه یافتن حجّیّت غریزه و وحی بود؛ و این کمال نبوّت بود که دریافت باید خود را نسخ و ختم کند و به بشریّت فهماند که دوران انبیاء و اولیایی که ولایت خود را از آسمان می ستاندند، به‌سر آمده است و از این پس، هر تجربهٔ دینی و هر امر مشابه وحی، باید به دید نقّادانه نگریسته شود. (نک: سروش، ص ۱۲۰ـ۱۲۲، به‌نقل از اقبال لاهوری، فصل پنجم) نویسنده از این توضیحات نتیجه گرفته است که پس از پیامبر ﷺ احساس و تجربه و قطع هیچ کس برای دیگری از نظر دینی، تکلیف‌آور و الزام‌آور و حجّت‌آفرین نیست. هر کس بخواهد نسبت به دیگری حکمی دینی صادر کند، باید حکم خود را به دلیلی عقلی یا قانونی کلّی یا قرینه‌ای عینی و امثال آنها مستند و موجّه کند. (سروش، ص ۱۳۴)

به‌عبارت دیگر، پس از پیامبر ﷺ حکومت عقل آغاز می شود و انسانها می توانند مشکلات خود را با آن حل کنند؛ بنابراین، نیاز به هیچ مجتهد یا امامی نیست و سخن هیچ معصومی و امام و مجتهدی بدون استدلال عقلی قانع‌کننده حجّیت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

ندارد. باری، پیام خاتمیّت، پیام حجّت نبودن سخن هرکس پس از پیامبر اسلام ﷺ است.

از این سخنان، فهمیده می شود که علّت و فلسفهٔ ختم نبوّت، برطرف شدن نیاز انسانها به وجود سفیران الهی برای هدایت آنها بـه سـرمنزل مـقصود است. البـتّه نویسندهٔ کتاب این برداشت از سخن خود را برداشتی نیازمحورانه دانسته است و این برداشت را مسلّم گرفته است. در هرصورت، این نظریّه می‌گوید که پس از پیامبر اسلام ﷺ نیازی به فـرستادگان الهـی نـیست و انسـانها بـا عـقل خـود مـی‌توانـند مشکلاتشان را حل کنند.

امّا با مراجعه به تاریخ جهان پس از زمان پیامبر خاتم ﷺ مشاهده می‌کنیم که گرچه بشردر مسائل مادّی، فنّاوری، صنعتی و... پیشرفت کـرده و طـبیعت را بـه تسخیر خود درآورده، امّا در مسائل معنوی روبه قهقراء رفته است و می‌رود. بحران معنویّت در جهان امروز، احساس پوچی و بی‌هدف بودن زنـدگی، خـودکشیها و طلاقها، انبوه بیماران روانی و انواع بیماریهای روانی و... همه، دستاوردهای قرون معاصر برای بشریّت است؛ و اگر نتوانیم ادّعا کنیم که زندگی بشـر تـنها بـا عـقل خودش و بدون استمداد از راهنمایان الهی، او را از عصر پیامبر ﷺ عقب‌تر برده، حدّاقل می‌توانیم بگوییم که او را از عصر پیامبر اسلام ﷺ جلوتر نیز نبرده و همین شاهدی عینی بر بطلان نظریّهٔ فوق است.

دلیل دیگر بر بطلان نظریّهٔ فوق، اختلافاتی است که در میان مسلمانان، پس از پیامبر ﷺ به‌وجود آمد. پیامبر ﷺ فرموده بودند کـه امّت مـن هـفتاد و سـه فـرقه می‌شوند که تنها یک فرقه نجات می‌یابد؛ و امـروز مـی‌بینیم کـه بـین مسـلمانان، اختلافات فراوانی به وجود آمده است و هر فـرقه دربـارهٔ تـفسیر قـرآن و مسـائل اعتقادی و عملی و... آراء خاصّ خود را دارد. این اختلافات به حدّی است که یک فرقه، فرقهٔ دیگر را کافر می داند و بعضی جواز یا وجوب قتل پیروان مذهب دیگر را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

صادر کرده‌اند. آیا این اختلافات و بحرانهای فکری، نشان از نیاز مسلمانان به یک رهبر و فرستادهٔ الهی برای نجات آنها ندارد؟

اگر این‌طور است، پس معنای ختم نبوّت چه می‌شود؟ این مقاله حاصل تلاشی است برای رسیدن به پاسخ این پرسش؛ به امید اینکه مقدّمه‌ای باشد برای مساعی دیگران در جهت پاسخگویی به این سؤال.

۱) تفاوت در حقیقت نبوّت، رسالت و امامت

برای اینکه معنای ختم نبوّت را بفهمیم، لازم است که ابتدا معنای اصطلاحی سه لفظ فوق را بررسی کنیم. اینکه می‌گوییم معنای اصطلاحی، منظور آن چیزی است که در روایات شیعه، در مورد معنای این الفاظ آمده است و کاری به معنای لغوی آنها نداریم؛ و علّت اینکه به مصادیق این الفاظ در روایات شیعه می‌پردازیم، این است که معنای خاصّ ختم نبوّت که در ابتدای این مقاله بیان شد، در مقابل نظر شیعه است که پس از انبیاء، اعتقاد به وجود ائمّه‌علیهم‌السلام دارد؛ و به همین دلیل، شبهه به‌وجود می‌آید که ظاهراً شیعه به ختم نبوّت اعتقاد ندارد؛ لذا برای دفاع از دیدگاه این مذهب، لازم است نظر ائمّه‌علیهم‌السلام و علمای شیعه را در این‌باره بیاوریم تا معلوم شود که «آیا نسبت دادن چنین امری به شیعه صحیح است یا نه؟»

شیعه براساس روایات معصومین‌علیهم‌السلام معتقد است که خداوند برای هدایت مردم، سفیران و فرستادگانی الهی فرستاده است که یکی از سه مقام نبوّت یا رسالت یا امامت را دارند. حال باید دید که این سه مقام چیستند و چه تفاوتهایی با هم دارند؟

ائمّه‌علیهم‌السلام فرموده‌اند که بشر یارای تصوّر این سه مقام را ندارد. برای مثال، امام رضاعلیه‌السلام در کلام معروفشان دربارهٔ امامت، فرموده‌اند که هیچ بشری نمی‌تواند حقیقت مقام امامت را تعقّل یا تصوّر نماید. (کلینی، ج ۱، ص ۱۹۸ـ۲۰۳)

بنابراین، ما نمی‌توانیم به حقیقت این مقامها دست یابیم و از این طریق، پی به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

تفاوت آنها با یکدیگر ببریم؛ امّا می‌توانیم بفهمیم کدام یک از آنها از دیگری بالاتر یا پایین‌تر است؛ به این صورت که براساس بعضی روایات شیعه و اهل سنّت تعداد انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده است که سیصد و سیزده نفر از آنها نبیّ مرسل یا رسول بوده‌اند و بقیّه نبیّ غیرمرسل بوده‌اند. پس هر رسولی نبی است، ولی هر نبی‌ای رسول نیست؛ از همین‌جا روشن می‌شود که مقام رسالت بالاتر از مقام نبوّت است.

خداوند در قرآن دربارهٔ امامت می‌فرماید:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. (بقره (۲) / ۱۲۴)

و [یاد آر] زمانی را که خداوند ابراهیم را امتحان کرد و او در همهٔ این امتحانات موفق شد و خداوند فرمود من تو را به مقام امامت می‌گمارم. فرمود آیا فرزندان من نیز به این مقام می‌رسند؟ خداوند فرمود: عهد من (امامت) به ظالمان نخواهد رسید.

از این آیه، می‌توان فهمید که مقام امامت از مقام نبوّت و رسالت بالاتر است و خداوند این مقام را در سنّ پیری به ابراهیم علیه‌السلام داده است؛ زیرا ابراهیم علیه‌السلام در هنگام رسیدن به این مقام، سخن از امامت فرزندانش می‌گوید؛ در حالی‌که براساس آیات قرآن، او در سنّ پیری فرزنددار شد:

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ﴾. (ابراهیم (۱۴) / ۳۹)

سپاس خدایی را که در سنّ پیری اسماعیل و اسحاق را به من داد.

بنابراین، مقام نبوّت و رسالت پیش از این به او داده شده بود و مقام امامت بالاتر از دو مقام دیگر است.

شاهد دیگر بر این مدّعا، حدیثی است که در کتاب شریف *الکافي* دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام آمده است؛ با این مضمون که خداوند ابتدا ابراهیم علیه‌السلام را به بندگی خود

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

برگرفت؛ سپس او را نبیّ خود کرد؛ آنگاه او را به رسالت رساند؛ و پس از آن، او را خلیل خود کرد؛ و در انتها به او مقام امامت عطا کرد. (کلینی، ج ۱، ص ۱۷۵)

بنابراین، ما از مقامات سه‌گانهٔ فوق، تنها ترتیب و افضلیّت و مفضولیّت یکی نسبت به دیگری را می‌فهمیم و چیز دیگری نمی‌فهمیم؛ امّا می‌توانیم بگوییم که ختم نبوّت، معنایش این است که دو منصب هدایت مردم، یعنی نبوّت و رسالت، به پایان رسید، ولی منصب سوم یعنی امامت، همچنان باقی است؛ و باقی بودن امامت هیچ منافاتی با ختم نبوّت ندارد؛ و لذا عقیدهٔ شیعه به این دو مسئله، تناقض‌آمیز نیست. این یک معنا برای ختم نبوّت بود که بیان شد؛ امّا معنای دیگری نیز از ختم نبوّت می‌توان ارائه داد که به آن خواهیم پرداخت.

۲ـ۱) معنای اصطلاحی وحی، الهام و علوم دیگر و تفاوت آنها با هم

قبل از بیان معنای دوم ختم نبوّت، ذکر مقدّمه‌ای لازم به نظر می‌رسد؛ و آن اینکه این‌طور نیست که همهٔ علوم انبیاء، از موارد وحی اصطلاحی باشد؛ و همین‌طور تمام علوم ائمّه علیهم‌السلام الهام شمرده نمی‌شود.

افرادی در طول تاریخ بوده‌اند که در اصطلاح قرآن، «حکیم» بوده‌اند ـ مانند لقمان ـ ولی نبی نبوده‌اند؛ گرچه مقام آنها از مقام بعضی انبیاء، برتر بوده است. آنان علوم بسیاری داشته‌اند که آن علوم را انبیاء نیز داشته‌اند، ولی به دلیل داشتن این علوم و حِکَم هرگز گفته نشده که این علوم به آنها وحی یا الهام شده است. پس این‌طور نیست که هر علمی از علوم انبیاء، وحی نامیده شود؛ بلکه تنها علومی از انبیاء، وحی محسوب می‌شود که به دلیل مأموریّت نبوّت آنها نازل شده باشد؛ و به همین دلیل هم در مورد حکماء اصلاً وحی اصطلاحی وجود ندارد؛ چون آنها نبوّتی نداشته‌اند؛ و لذا علومی که مربوط به مأموریّت نبوّت انبیاء است نیز بر حکماء نازل نمی‌شود.

دربارهٔ ائمّه علیهم‌السلام نیز گفته شده است که آنها علوم مختلفی دارند. بعضی از علوم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

آنها در صحیفه‌هایی است که از امامان قبلی به آنها رسیده است؛ مثل جفر، جامعه، مصحف فاطمه علیها السلام و علم به حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت؛ ولی هیچ‌یک از اینها «الهام» اصطلاحی ائمّه علیهم السلام نیست و این علوم افضل علوم آنها نیست. آنها افضل علومشان را علم به اتّفاقاتی که در شبانه‌روز پشت سر هم تا روز قیامت واقع می‌شود، دانسته‌اند. (همان، ج ۱، ص ۲۳۸ـ۲۴۰، باب فیه ذکر الصحیفة و... ، ح ۱) به تعبیر دیگری که کرده‌اند، علوم حادث آنها ـ که از راه الهام به دل و تأثیر درگوش است ـ افضل علوم آنها است. (همان، ج ۱، ص ۲۶۴، باب جهات علوم الأئمّة، ح ۱) به تعبیر دیگر، افضل علوم ائمّه علیهم السلام همان الهامات آنها به معنای اصطلاحی آن است؛ و تنها این دسته از علوم آنان است که ممکن است با وحی انبیاء اشتباه شود؛ و آنها علوم حادثی هستند که به سبب مأموریّت امامت، بر آنها نازل می‌شود.

پس، یکی از ویژگیهای وحی انبیاء، این است که وحی علومی است که به سبب مأموریّت نبوّتشان بر آنها نازل شده همان‌طور که الهام ائمّه علیهم السلام در خصوص علومی است که به سبب مأموریّت امامتشان بر آنها نازل شده است.

ویژگی دیگر وحی انبیاء، این است که اگر وحی با واسطه باشد، واسطهٔ آن باید فقط فرشتهٔ وحی یا روح‌القدس باشد؛ و اگر انسانی پیامی را برای دیگری بیاورد، مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را بر امام علیه السلام نازل کند، اسم این علم را وحی یا الهام نمی‌گذارند؛ چون واسطه، انسان است نه فرشته. اگر غیر از این بود، باید تمام دستورهایی که انبیاء به قومشان می‌فرموده‌اند، وحی محسوب می‌شد؛ در حالی‌که این‌طور نیست.

ویژگی سوم وحی را هم، با توجّه به آنچه در روایات دربارهٔ تفاوت رسول و نبیّ و امام آمده است، روشن خواهیم کرد.

۲ـ۲) معنای اصطلاحی نبی، رسول و امام و تفاوت آنها با هم

حال، پس از ذکر مقدّمهٔ فوق، به تفاوت دوم این سه مقام می‌پردازیم. از آنجا که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

عقول بشری را طاقت و توان فهم مقام رسول، نبیّ و امام نیست، ائمّه علیهم‌السلام تفاوت دیگری بین این سه مقام بیان فرموده‌اند. این تفاوت، بیانگر فرق حقایق آنها با هم نیست؛ بلکه تفاوت در آثار آنها را بیان می‌کند؛ به‌عبارت دیگر، هریک از این سه مقام، علاوه بر تفاوتهای ذاتی‌شان، تفاوتهایی در آثارشان نیز هست که این تفاوتها برای انسانهای عادی قابل فهم است؛ لذا ائمّه علیهم‌السلام برای فرق گذاردن بین این سه مقام، از این راه استفاده کرده‌اند.

خلاصهٔ این تفاوتها عبارت‌اند از:

رسول فرشتهٔ وحی را می‌بیند و صدای او را نیز می‌شنود؛ و در خواب هم به او وحی می‌شود.

نبی (غیرمرسل) تنها صدای فرشتهٔ وحی را می‌شنود و خود او را نمی‌بیند؛ و در خواب هم به او وحی می‌شود.

امام و محدَّث فقط صدای فرشتهٔ وحی را می‌شنوند؛ امّا او را نمی‌بینند و در خواب به آنها وحی نمی‌شود.

هم‌چنین گفته شده است که بر انبیاء وحی می‌شود (همان، ج ۱، ص ۱۷۶ـ۱۷۷) و بر ائمّه علیهم‌السلام الهام؛ و با رحلت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله رابطهٔ بین خدا و انسان ـ در قالب وحی تشریعی ـ قطع شد. (شریف رضی، خطبهٔ ۲۲ و ۳۳)

بنابراین، فرق بین نبوّت و امامت، تفاوت وحی و الهام است؛ امّا چه تفاوتی بین وحی و الهام هست، ظاهراً تفاوت این دو در همان اموری است که در بالا ذکر شد؛ ولی باید توجّه داشت که روایاتی معارض این روایات نیز وجود دارد.

ازجملهٔ این روایات، آخر خطبهٔ قاصعهٔ *نهج البلاغة* است که حضرت امیر علیه‌السلام نزول نخستین وحی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در غار حراء را توصیف می‌کنند و در آخر، از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند که به ایشان فرمودند:

إنّك تسمع ما أسمع وترى ما أرى إلّا أنّك لست بنبيّ و لكنّك لوزير. (همان، خطبهٔ ۲۳۴)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

[یا علی] تو آنچه من می‌شنوم را می‌شنوی و آنچه من می‌بینم را می‌بینی، با این تفاوت که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر هستی.

از این عبارات، فهمیده می‌شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در غار حراء، مانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صدای جبرئیل را شنیده و خود او را دیده‌اند؛ در حالی‌که قبلاً گفته شد که امام علیه‌السلام و نبیّ غیرمرسل فرشته وحی را نمی‌بینند.

همچنین در روایات معراجیّه آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام ساکنان آسمانها و زندگی‌کنندگان در آن جایگاهها و همچنین جایگاه هر فرشته‌ای را دیدند و سپس در ادامه فرمودند:

یا علی هیچ‌یک از اینها را ندیدم، مگر اینکه تو نیز آنها را همان‌گونه که من دیدم، دیدی. (مجلسی، ج ۳۹، ص ۱۵۸ـ۱۵۹، ح ۲)

براساس این روایت نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرشتگان و از جمله فرشتهٔ وحی را دیده‌اند؛ پس ائمّه علیهم‌السلام هم می‌توانسته‌اند فرشتهٔ وحی را ببینند و این نیز مخالف تفاوت بیان شده بین رسول و امام است.

در حل این مشکل، باید گفت که مراد از اینکه فرشته وحی را می‌بیند ـ برخلاف نبیّ غیرمرسل و امام که تنها صدای او را می‌شنوند و خودش را نمی‌بیند این است که امام علیه‌السلام در حین الهام به خودش فرشتهٔ وحی یا الهام را نمی‌بینند؛ امّا در مواقع دیگر، ازجمله وقتی که فرشتهٔ وحی بر دیگری مثلاً بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌شود، می‌تواند او را ببیند. بنابراین فرق انبیاء و ائمّه علیهم‌السلام این می‌شود که رسول، فرشتهٔ وحی را در حال وحی به خودش می‌بیند؛ برخلاف نبیّ غیرمرسل و امام که با وجود اینکه در وقتهای دیگر ممکن است این فرشته را ببینند، امّا در حین وحی یا الهام به خودشان او را نمی‌بینند.

تعارض دیگری که در روایات درباره فرق بین نبیّ غیرمرسل و امام به وجود آمده، این است که همان‌طور که گفته شد، نبیّ غیرمرسل در خواب هم به او وحی می‌شود، برخلاف امام علیه‌السلام که تنها در بیداری به او الهام می‌شود. امّا با مراجعه به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

تاریخ، مشاهده می‌شود که این تفاوت نیز نقض شده است؛ به عنوان مثال:

الف) زمانی که امام حسین علیه‌السلام می‌خواستند از مکّه به قصد کوفه خارج شوند، برادر امام جناب محمّدبن حنفیّه ـ که شب قبل از آن به حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام توصیه کرده بود که به سمت کوفه نرود ـ جلوی راه را گرفت و گفت: برادر مگر قرار نشد که به کوفه نروید، پس چه شد؟ پاسخ آن حضرت این بود که شب گذشته جدّم را در خواب دیدم که به من فرمودند: حسین، خارج شو؛ چرا که خدا خواسته است که تو را کشته ببیند. (همان، ج ۴۴، ص ۳۶۴)

ب) وقتی مأمون عبّاسی در روز جمعه‌ای از امام رضا علیه‌السلام تقاضا کرد که دعا کنند تا خداوند بر مردم باران نازل فرماید آن حضرت فرمودند: این کار را روز دوشنبه، انجام می‌دهم؛ زیرا دیشب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خواب من آمدند و به من فرمودند که منتظر روز دوشنبه باشم؛ آن‌گاه به صحرا روم و از خدا باران بخواهم. (همان، ج ۴۹، ص ۱۸۰ـ۱۸۱)

بنابراین، برخلاف اینکه گفته شد که به امام در خواب وحی یا الهام نمی‌شود، می‌بینیم که این اتّفاق افتاده است.

امّا حلّ این تعارض به این صورت است که با توجّه به دو ویژگی‌ای که برای وحی انبیاء گفته شد، روشن می‌شود که این موارد جزء وحی انبیاء نیستند؛ زیرا واسطهٔ این علوم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّهٔ قبلی علیهم‌السلام هستند؛ در حالی‌که واسطهٔ وحی فقط می‌تواند فرشتهٔ وحی یا روح القدس باشد؛ پس اینها مصداق وحی نیستند و اساساً تمام علوم ائمّه علیهم‌السلام از طریق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان قبلی است؛ لذا هیچ‌کدام از علوم آنها مصداق وحی نیستند.

امام صادق علیه‌السلام در این‌باره فرموده‌اند که هیچ علمی از جانب خدا خارج نمی‌شود مگر اینکه ابتدا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن عالم می‌شود و سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سپس ائمّهٔ بعدی تا امام بعدی از امام قبلی عالم‌تر نباشد. (کلینی، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۴)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

اگر گفته شود که حتّی بعضی کفّار علومی را در خواب دریافت می‌کنند که بی‌واسطه است ـ مانند خوابی که عزیز مصر در زمان حضرت یوسف دید تا در صدد نجات اهالی مصر از مفاسد قحطی باشد ـ و پیامبران یا سایر انسانها نیز در خواب واسطه نبوده‌اند، پس چرا به این موارد وحی گفته نمی‌شود، در پاسخ می‌گوییم که اوّلاً این خوابها به دلیل وظیفه و مأموریت نبوّتی یا امامتی این افراد نبوده است؛ زیرا اصلاً نبی یا امام نبوده‌اند تا مأموریّت نبوّتی یا امامتی داشته باشند و ثانیاً ویژگی سوم وحی را نیز ندارند.

ویژگی سوم وحی این است که هم باید در بیداری انجام شود و هم در خواب. اگر کسی مانند ائمّه علیهم‌السلام تنها در بیداری ملهم شوند، این الهام وحی نیست؛ زیرا باید در خواب هم بتواند مورد الهام الهی قرارگیرد و اگر کسی هم مانند عزیز مصر تنها در خواب به او الهام می‌شود، آن الهام وحی نیست؛ زیرا در بیداری به او الهام یا وحی نمی‌شود. و این ویژگی را از روایات مربوط به تفاوت نبی و امام به دست آوردیم که انبیاء در خواب و بیداری به آنها وحی می‌شود؛ برخلاف ائمّه علیهم‌السلام که تنها در بیداری به آنها الهام می‌شود.

به این ترتیب، از این ویژگی سوم فهمیده می‌شود که چرا الهامات ائمّه علیهم‌السلام در بیداری ـ که افضل علوم آنها شمرده شده ـ وحی نامیده می‌شود. این علوم ظاهراً کاملاً شبیه وحی انبیاء علیهم‌السلام هستند؛ ولی با وجود این وحی نیست؛ زیرا آنها در بیداری برایشان حاصل می‌شود و در خواب، به صورتی که وحی محسوب شود، برایشان اتّفاق نمی‌افتد.

اگر اشکال شود که چنین تفاوتی بین الهامات ائمّه علیهم‌السلام در بیداری با وحی انبیاء علیهم‌السلام، تفاوت جوهری و ذاتی نیست، لذا نمی‌تواند بین آنها فرق ایجاد کند، در پاسخ می‌گوییم که بلی همین‌طور است؛ ولی چنان که در ابتدای این تفاوتها گفته شد، این تفاوتها در آثار وحی و الهام و نبوّت و امامت است و بیانگر حقیقت نبوّت و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]

امامت و فرق ذاتی بین آنها نیست. تفاوت جوهری این دو مقام همان است که در ابتدا گفتیم که ما هم چندان چیزی از آنها نمی‌فهمیم.

نتیجه

به این ترتیب، روشن می‌شود که ختم نبوّت به معنی ختم نیاز بشر به فرستادگان الهی نیست؛ بلکه به یکی از دو معنای زیر است:

۱. به معنای پایان نبوّت و باقی بودن مقام امامت است و هر دوی اینها دو مقام متفاوت برای انجام مأموریّتهای الهی در هدایت انسانها هستند.

۲. راههای ارتباطی بشر با عالم بالا چند چیز است: وحی، الهام، تحدیث و... و ختم نبوّت یعنی ختم وحی و بقای راههای دیگر که تفاوتهای ظریفی با وحی دارند.

فهرست منابع

ـ ***قرآن کریم.***

۱. اقبال لاهوری، محمّد. ***احیای فکر دینی در اسلام***. نشریّات مؤسّسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، شمارهٔ ۱. ترجمهٔ احمد آرام. مؤسّسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، اسفند ۱۳۴۶ ش.

۲. سروش، عبدالکریم. ***بسط تجربهٔ نبوی***. تهران: مؤسّسهٔ فرهنگی صراط، چاپ دوم، تابستان ۱۳۸۷ ش.

۳. شریف رضی، سیّد محمّدبن حسین. ***نهج البلاغة***. تحقیق فیض الاسلام.

۴. کلینی، محمّدبن یعقوب. ***الکافي***. تهران: دارالکتب الإسلامیّة، چاپ هفتم، ۱۳۸۳ ش.

۵. مجلسی، محمّدباقربن محمّدتقی. ***بحارالأنوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار***علیهم‌السلام. تهران: کتابفروشی اسلامیّه، چاپ دوم، ۱۳۹۷ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.8.29.6.2]